

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكَ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتُنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَنفُورَ قَوْزَا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنَ، وَ شَابِعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ.

ایام سوگواری سالار شهیدان مولایمان ابی‌عبدالله الحسین و اصحاب و یاران باوفایش و ایام اسارت اهل‌بیت عصمت و طهارت خدمت حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت فاطمه‌ی معصومه(ع) و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما اعزه تسلیت عرض می‌کنیم. هم‌چنین واقعه‌ی دردناک شهادت عده‌ای از موالیان اهل‌بیت در اهواز تسلیت عرض می‌کنیم و برای شادی روح آن مظلومان ثواب یک‌بار صلوات و سه‌بار سوره‌ی توحید اهداء می‌کنیم.

خب سال رسمی حوزه‌های علمیه و مراکز علمی کشور به‌طور رسمی شروع شده اگر چه بحث را ما در شهریور شروع کردیم اما رسمیتش الان هست؛ از خدای متعال تقاضا می‌کنیم که ان‌شالله به همه‌ی ما توفیق تفقه در دین علی ما ینبغی ان‌شالله عنایت بفرماید، آن‌هم تفقه به معنای وسیع کلمه که همه‌ی ابعاد دین مبین را شامل می‌شود و همه‌ی ما را موفق بدارد به این‌که در این راه خالصانه ان‌شالله گام برداریم.

بحث ما در نوع دوم از انواع امر به معروف بود که عبارت بود از... یا نوع سوم به یک تعبیر دیگری که عبارت بود از اعمال قدرت و انکار به ید؛ گفتیم این قسم سوم خودش دارای پانزده صنف هست، از این اصناف پانزده‌گانه دو صنفش را بحث کردیم، یکی که نوع پانزدهم بود، صنف پانزدهم بود عبارت بود از قتل این ثبت که این برای انسان‌ها متعارف و معمولی واجب نیست بلکه جایز نیست. و هم‌چنین قسم دوم که عبارت بود از این‌که به ضرب و فرک و امثال این جور امور در صورتی که موجب جرح و ديه و امثال ذلک بشود این را هم بحث کردیم و باز نتیجه‌ی بحث این شد که ما از روایات امر به معروف استفاده نمی‌کنیم که این مرحله و این صنف هم به جمیع ناس واگذار شده باشد، بلکه این‌ها از وظائف حکومت هست و حاکم شرع.

رسیدیم به قسم اول، چرا این دو قسم را ابتداءً بحث کردیم؟ گفتیم برای خاطر این که اگر این دو قسم ثابت بشود امر در بقیه‌ی اقسام به نحو اولویت روشن می‌شود و لذا اگر اثبات می‌شد که قتل جایز است به طریق اولی بقیه مثلاً جایز می‌شد، اگر ثابت می‌شد که ضرب و جرح و کسر و این‌ها جایز است به طریق اولی بر خیلی از مراتب دیگر ثابت می‌شود؛ از این جهت چون آن‌ها، چون آن دوتا خودش از اقسام بودند و از طرفی هم از مبادی تصدیقه برای سایر اصناف می‌شدند مقدم داشتیم.

خب نتیجه‌ی آن اباحت این شد که نه، آن‌ها نه خودشان واجب‌اند و بنابراین مبدأ تصدیقه هم برای سایر مراتب نمی‌شوند، بنابراین خود آن‌ها را باید جداگانه محل کلام و بحث قرار بدهیم. رسیدیم به قسم اول.

قسم اول عبارت بود از اعمال قدرت، اما اعمال قدرتی که در حدی نیست که حتی دیه لازم باشد؛ یک مثلاً ضرب غیر موجب دیه، یک فرک ادنی مثلاً انجام بدهد، یک فشاری به آن وارد بکند و امثال این‌ها. آیا این قسم مشمول ادله می‌شود یا نه؟ گفتیم مجموعاً ما دو طایفه دلیل داریم، یکی ادله‌ای که موضوع در آن ادله عبارت است از امر و نهی، یعنی روی واژه‌ی امر و نهی شارع بحث و زجر آورده، گفته «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» این را تفصیلاً بحث کردیم که اگر بخواهیم این «مروا و انهوا» شامل مانحن فیه بشود احتیاج دارد یا به این که اثبات حقیقت شرعیه بشود، چون واضح است که از نظر لغت و عرف کسی به ضرب و امثال این‌ها نمی‌گوید امر و نمی‌گوید نهی. بنابراین یا حقیقت شرعیه باید ثابت بشود که گفتیم ثابت نیست؛ و یا باید از قرائن خارجیه اطمینان پیدا بکنیم که به نحو مجاز شارع استعمال در این معنای غیر عرفی و غیر لغوی کرده است، یعنی امر به معنای واداشتن باشد، نهی به معنای بازداشتن باشد، مطلق واداشتن و مطلق بازداشتن باشد. که گفتیم این مینا که بگویم شارع به نحو مجاز در این استعمال فرموده است حالا یا به نحو مجاز در کلمه یا به نحو مجاز... نحوه‌ی مجاز سکاکی، این را هم گفتیم این ثابت نیست برای ما، یعنی ثابت نیست که به نحو مجاز در کلمه باشد؛ اما مستبعد ندانسته‌ایم همان‌جور که صاحب جواهر فرموده است بگویم مراد شارع همین هست، مراد شارع از این که «مروا بالمعروف» یعنی «احملوا الناس علی المعروف» نه خود معنای دقیق کلمه‌ی امر که همان صیغه‌ی إفعال باشد یا ماده‌ی امر باشد و هم‌چنین «و انهوا عن المنکر» هم یعنی بازدارید مردم را از منکرات. بعید گفتیم نیست این‌چنینی باشد و بتوانیم این مطلب را استفاده کنیم.

راه سوم هم این بود که به یک نحوی بفهمیم مراد شارع این است که خود این دارای انقساماتی بود که این‌ها را تفصیلاً بحث کردیم و گذشت، این طایفه‌ی اول بود.

طایفه‌ی دوم عبارت بود از طوایفی که روی ماده‌ی امر و نهی بحث و زجر نرفته، روی عناوین آخر رفته. خود این طایفه‌ی دوم گفتیم چهار دسته هستند، دسته‌ی اول بعض روایاتی است که تصریح می‌کند حسب ادعاء بعضی فقهاء بر ضرب «ضُكُّوا بِهَا جَبَاهُكُمْ» این روایت جابر که در آن بود «ضُكُّوا بِهَا جَبَاهُكُمْ» که ضُكُّوا به معنای ضرب شدید است، این هم بحث کردیم و نتیجه این شد که به این روایت نمی‌توانیم تمسک کنیم به خاطر امور عدیده‌ای که گفتیم مقصود از این «ضُكُّوا بِهَا جَبَاهُكُمْ» چه هست؟ این رفت کنار.

قسم دوم روایاتی است که انکار به ید را... دسته‌ی دوم روایاتی بود که انکار به ید را امر فرموده «انکروا بایدیکم» این روایات بود که خواندیم، روایاتش را هم آوردیم خواندیم، این روایات هم نتیجه‌ی بحث تفصیلی در ماه شهرپور این شد که جز یک روایت بقیه‌ی روایاتش

قابل استناد برای اثبات این معنا نیست، دیگر بحث‌های تفصیلی‌اش را مفصل عرض کردیم، جز یک روایت؛ آن روایت را الان تتمه‌ای دارد که امروز بحث ما راجع به این روایت هست که این روایت شریفه می‌فرماید: «وَأُمِّرَ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَ أُكْرَ الْمُتَكَرَّرُ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ، وَ بَابُ مَنْ قَعَلَهُ بِجَهْدِكَ» یا «بَابُ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ» «و جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَ لَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ».

خب این روایت در نهج‌البلاغه مرسلاً نقل شده منتها ارسال جزمی است یعنی اسناد جزمی داده مرحوم سید رضی؛ فرموده: «و من وصيته یا من كتابه(ع) الى ابنه الحسن(ع)». بنابراین کسانی که اسناد جزمی مثل مرحوم سید رضی را کافی می‌دانند کما هو الأقوی، از این راه می‌توانیم بگوییم سند تمام است.

ابن طاووس رضوان‌الله علیه در کشف‌المحجۃ از الرسائل مرحوم کلینی که متأسفانه این کتاب الان مفقود هست، ایشان مسنداً با سند، همین روایت را، همین وصیت را مسنداً نقل فرموده، که البته آن سند بعضی افراد در آن هستند که محل اشکال است و قبلاً هم بحث کردیم.

این روایت از نظر این‌که آیا حالا می‌توانیم به آن استدلال بکنیم و بگوییم «وَأُكْرَ الْمُتَكَرَّرُ بِيَدِكَ» این مسأله‌ی ما را اثبات می‌کند «بیدک» همان‌طور که آقای آقازیا فرمودند قدرمقیق از ید چه هست؟ ضرب هست؛ قدرمقیق از ضرب این هست که بزنی او را یا فرک گوشش را خدمت شما عرض شود که بگیری، فشار بدهی و امثال ذلک.

در استدلال به این روایت مبارکه بعض مناقشات است، مناقشه‌ی اولی این است که گفته می‌شود که مخاطب به این روایت حسن بن علی(س) است؛ حضرت به حسن بن علی که درحقیقت امام است، حاکم شرع است، ولی‌آمر مؤمنین و مسلمین است به ایشان می‌فرماید که: «و امر بیدک» «أُكْرَ الْمُتَكَرَّرُ بِيَدِكَ» این اثبات نمی‌کند که سایر ناس این جواز این کار را دارند، مأمور به این کار هستند. کسی را دارد مأمور به این کار می‌کند که خودش ولی‌آمر است، خودش امام معصوم است؛ پس بنابراین با این روایت چگونه شما می‌توانید اثبات کنید که این وظیفه برای دیگران هم وجود دارد، این اشکال.

از این اشکال دو نحو تخلص ممکن است بشود که باید بررسی بشود؛ تخلص اول این است که «قد یقال» که این وصیت مخاطبش محمد بن حنفیه است، فرزند امیرالمؤمنین محمد بن حنفیه، نه امام حسن مجتبی(ع)؛ و محمد بن حنفیه خصوصیتی ندارد مثل بقیه‌ی ناس است بنابراین این اشکال مرتفع است.

شاهد بر این‌که محمد بن حنفیه است علیرغم این‌که در نهج‌البلاغه فرموده للحسن بن علی و در کشف‌المحجۃ هم آن‌جا هم للحسن بن علی(س) و خیلی جاهای دیگر هم که نقل شده به حسن بن علی نسبت داده شده، مثلاً در تحف‌العقول هم که نقل شده همین‌طور. دو قرینه گفتند بر این مسأله هست؛ یکی این‌که انسان وقتی به جملات مأخوذه در این وصیت نگاه می‌کند می‌بیند یک اوصافی ذکر شده یا یک مطالبی ذکر شده که با مقام منبع جناب حسن بن علی(س) سازگار نیست؛ مثلاً امام(س) این‌جوری شروع می‌کند «من الوالد الفان الى المولود المؤمل ما لا يُدْرِك» یا «ما لا يُدْرِك» به مولودی که آرزوهای بلند و درازی دارد، یک آرزوهای که به آن نمی‌رسد یا رسیدنی نیست «ما لا يُدْرِك» آرزوهای که رسیدنی نیست «ما لا يُدْرِك» نه ممکن است رسیدنی باشد ولی این به آن نمی‌رسد؛ این چه جور می‌شود؟ امام حسن(س) معصوم است، چه‌جوری می‌شود بگوییم او «مؤمل

ما لا یدرک» است یا «مؤمل ما لا یدرک» است؟ یا «السالك» بعد همین‌طور اوصافی ذکر فرموده «السالك سبيل من هلك» کسی که همان راهی که گذشتگان می‌روند، حالا هلك را هم اگر به معنای مردن متعارف بگیریم، در عرف ما هلاکت مردن متعارف نیست، حالا می‌گوییم در زبان عرب نه، «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» بگوییم آن‌جا مثلاً هلاکت در لسان و ادبیات شارع بار منفی ندارد، یعنی همین از دنیا رفتن ولو این را قبول بکنیم اما «سلک سبیل من هلك» همه‌ی کسانی که از این دنیا رفتند، کسانی که از این دنیا رفتند معمولاً چه‌جوری‌اند؟ معمولاً آرزوها دارند، آمال دارند، گناه‌کارند، دل به دنیا بسته بودند چه و این‌ها بودند دیگر، معمول آدم‌ها این‌جوری هستند؛ حضرت می‌خواهد بفرماید حسن مجتبی (س) حماء این جورند؟ به قرینه‌ی این‌جور مطالبی که در این وصیت آمده یا خیلی وصیت بلندبالا است شاید هفت هشت ده صفحه است این وصیت، یا توصیه کردن به ایشان به اموری که فوق مراتب عالی‌یه‌ی آن بزرگوار است، این برای آدم‌های معمولی است نه برای کسی که انسان کامل است. بنابراین این قرینه گاهی گرفته می‌شود بر این‌که این خودش قرینه است بر این‌که مخاطب امام حسن (س) نیست، محمدبن حنفیه است. قرینه‌ی دومی که «قد یستند الیه» این است که....

س: ...

ج: بله آقا؟

س: شاید یکی دیگر است اولاد حضرت؟

ج: نه چون حالا عرض، محمدبن حنفیه به‌خاطر این‌که هم نسبت داده شده همین حدیث در... محدثین نسبت دادند، مثلاً مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه این وصیت‌نامه را، وصیت‌نامه را این کلمه‌ی اینش را حذف کردم، وصیت‌نامه را که بیان می‌کند آخرش می‌گوید هذا آخر وصیته لابنه محمدبن الحنفیه مثلاً، یا بعض دیگر همین‌طور نسبت دادند حالا اجازه بفرمایید من برمی‌گردم به این حرف‌ها، حالا فعلاً؛

قرینه‌ی دومی گفتند که این نامه را چه کسی حضرت نوشتند؟ وقتی مراجعت از صفین می‌کردند، همین‌طور که در نهج‌البلاغه هم هست، وقتی مراجعت از صفین می‌کردند این نامه را نوشتند. گفتند حضرت امام حسن (س) در آن زمان از 30 سال عمرش تجاوز کرده بود، یک نوجوان هم نبوده، یک جوان هم نبوده، آن‌وقت در این... آن‌وقت حضرت این تعبیرات را بفرماید: «یا بنی» ای پسرکم! دیگر به یک آدم 30 ساله و 35 ساله و این‌ها که نمی‌گوید یا پسرکم! حالا به یک نوجوانی باشد، جوانی باشد، این تعبیرات این‌جوری که در این روایت مثلاً مکرر به‌کار برده شده این با سن و سال حضرت امام حسن (س) جور در نمی‌آید، این جور درمی‌آید که یک نوجوانی باشد، یک تازه نوری باشد با او این‌جوری می‌شود خطاب کرد ولی به یک مرد 40، 50 ساله آن‌هم امام معصوم، آن هم انسان کامل، ای پسرکم فلان، این پسرکم فلان! این گفتند این هم سازگار نیست. بنابراین با این خواستند تأیید کنند که این مال محمدبن حنفیه است؛ حالا شما اگر محمدبن حنفیه هم برای‌تان ثابت نباشد پس غیر از امام معصوم است، یک فرزندی است که مثل دیگران است، حکمش با دیگران یکی است. بنابراین این شبهه که این روایت اگر اعمال به ید را دارد تجویز می‌کند، امر می‌فرماید مال امام (ع) است به دیگران مربوط نمی‌شود یجاب عنه به این‌که نه، این مخاطب امام معصوم نیست، مخاطب غیر معصوم هست که حالا محمدبن حنفیه باشد یا فرض کنید غیر ایشان باشد.

س: ...

ج: بله، حالا البته شما الان حق دارید حالا به خدمت شما عرض شود 50 سال دیگر آقا زاده‌تان 40 سالش باشد پسرکم بیا این‌جا کارت دارم، از ریش سفیدش آدم خجالت می‌کشد بگوید پسرکم بیا....

س: ...

ج: حالا تا ببینیم بله.

این به خدمت شما عرض شود که جواب از این شبهه؛ این جواب‌ها را خدمت شما عرض شود که محل اشکال هست. ببینید درست است که در بعض کلمات من جمله مجلسی اول قدس‌سره در روضه المتقین ایشان فرموده است که اصحاب اختلاف دارند در این‌که این خطبه «انّ الاصحاب مختلفون فی نسبة هذه الوصية الى ابی محمد الحسن(ع) و الى محمد بن الحنفية» این اختلاف وجود دارد اما چیزی که هست مرحوم ابن طاووس رضوان‌الله علیه در همان کشف‌المحجّة در آن‌جا ایشان می‌فرماید که امیرالمؤمنین(س) دوتا نامه دارند؛ یک نامه دارند به فرزندشان محمد بن حنفیه، یک نامه دارند به فرزندشان امام حسن(س)؛ بعضی از فقرات این دوتا وصیت و نامه شبیه هم است ولی این‌ها دوتا نامه‌اند؛ فلذا ایشان می‌فرماید که محمد بن یعقوب کلینی در الرسائل هم آن یکی را ذکر کرده بسند، هم این وصیت را ذکر کرده بسند مثلاً آخر، این‌ها دوتا هست ولی چون یک جاهایی با هم شباهت دارند این خیال شده، و هردو هم مفصل‌اند، خیال شده که یک وصیت واحد هست و همین وصیت واحد حالا یک عده‌ای می‌گویند مخاطبش امام حسن(س) هست، عده‌ای می‌گویند مخاطبش محمد بن حنفیه است. اما ایشان می‌فرمایند که نه، «وَ اعْلَمُ: يَا وَلَدِي مُحَمَّدُ صَاعَفَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ عِتَابَتَهُ بِكَ وَ رِعَايَتَهُ لَكَ، قَدْ رَوَى الشَّيْخُ الْمُتَّفِقُ عَلَى ثِقَتِهِ وَ أَمَانَتِهِ، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ تَعَمَّدَهُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بِرَحْمَتِهِ» یکی از خصوصیات ابن طاووس این است که جلال و عظمت حضرت حق در نظر او به‌جوری است که هر جا تقریباً نام خدای متعال را می‌برد حتماً با عظمت؛ حالا نگاه کنید «تَعَمَّدَهُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ بِرَحْمَتِهِ»، «رِسَالَةً مَوْلَاتَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَدِّكَ الْحَسَنِ وَلَدِهِ سَلَامُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ عَلَيْهِمَا وَ رَوَى رِسَالَةً أُخْرَى مُخْتَصَرَةً عَنْ خَطِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى وَلَدِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ رَضَوَانِ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ عَلَيْهِ، وَ ذَكَرَ الرَّسَالَتَيْنِ فِي كِتَابِ الرَّسَائِلِ. وَ وَجَدْنَا فِي نُسخَةٍ عَتِيقَةٍ يُوشِكُ أَنْ تَكُونَ كِتَابُهَا فِي زَمَانِ حَيَاةِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ» این‌جا دیگر جل جلاله اضافه ندارد «وَ هَذَا الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ كَانَ حَيًّا فِي زَمَنِ وَكَلَاءٍ» پاک شده نمی‌دانم این خلاصه ایشان حرفش این است حالا در آن...

س: وكلاء المهدي.

ج: «وُكَلَاءُ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ الْعَمَرِيُّ، وَ وَلَدُهُ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ، وَ أَبِي الْقَاسِمِ حُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ، وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ» ایشان می‌گوید که، ایشان آن نواب اربعه را درک کرده، قبل از نائب چهارم از دنیا رفته، بنابراین یک حسن‌طنی ایشان دارد، یعنی یک حدسی ایشان می‌زند که علی‌القاعده وقتی دستش باز بوده و از ناحیه‌ی این سفراء اربعه می‌توانسته درستی یک روایات را و کتب را از محضر حضرت(س) استفتاء کند و پیرسد توسط این‌ها، این مظنون انسان این است که این کار را حتماً می‌کرده کلینی رضوان‌الله علیه؛ حالا این مطلب مسلمی نیست و حالا ایشان یک چنین حدسی هم می‌زنند که این‌جور باشد. بعد روایت را نقل می‌کنند از همان کتاب الرسائل ایشان این

روایت را نقل فرموده.

بله می‌فرمایند که... حالا مسأله این است که، بعد روایت را این‌جور «کشف المحجة لثمره المهجة؛ ص 220.

فَذَكَرَ مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ فِي كِتَابِ الرَّسَائِلِ بِإِسْتِادِهِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ بْنِ عُبَيْسَةَ، عَنْ عَبْدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَسَدِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (امام باقر(ع)، قَالَ: «لَمَّا أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ صَقِّيْنِ (یا من صَقَيْنِ) كَتَبَ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تا آخر. پس بنابراین این‌که ما بخواهیم به‌خاطر آن دو جهت بگوییم، اجتهاد در مقابل نص است؛ یعنی سندی که ما آن را معتبر می‌دانیم از امام باقر نقل می‌کند که حضرت به امام حسن نوشتند، این وصیتی که این متن مورد استدلال ما در آن هست. بنابراین تصریح این سند این است و آن کتاب، کتاب دیگری بوده و رساله‌ی دیگری و وصیت‌نامه‌ی دیگری بوده به محمد بن حنفیه که ظاهراً آن این جمله هم در آن نباشد. اما این‌که حالا حضرت(س) این‌جا «من الولد الفان الی کذا» این باید گفت درست است که نامه را به عنوان امام حسن(س) نوشتند منتها این نامه‌ی شخصی که نیست، اگر یک نامه‌ی شخصی بود بین حضرت و خصوص امام حسن(س) درست؛ اما این مثل نامه‌های سرگشاده می‌ماند که یعنی مخاطب درحقیقت می‌خواهند عام مردم باشند اما به‌نام یکی نامه را می‌نویسند. در نامه‌های سرگشاده که مقصود اصلی همه‌ی افراد هستند و حتی مقصود اصلی خود آن مخاطب اولی نیست. مثل این‌که مثلاً در زمان انقلاب وقتی که آقایان می‌خواستند یک مطلبی را به دولت بگویند یا به مردم بگویند این مرجع برای آن مرجع نجف مثلاً تلگراف می‌زد، آن وقت یک حرف‌هایی در آن تلگراف ذکر می‌کرد، مخاطب آن مرجعی است که مثلاً از ایران زنگ می‌زد یعنی تلگراف می‌کرد به مرجعی که در نجف است مثلاً آیت‌الله حکیم؛ در آن می‌خواست یک چیزهای بگوید، حالا به چه کسی بگوید؟ از یک طرف اگر می‌خواست به عموم مردم باشد راهی برای انتشارش نبود، از آن طرف بخواهد به دولت بگوید نمی‌خواست او را مخاطب قرار بدهد، می‌خواست به مردم بگوید مخاطب را کی قرار، دیگری قرار می‌داد و مقصود اصلی‌اش آن کسی که مخاطب ظاهری بود نبود، مقصود اصلی کس دیگری بود. این وصیت امیرالمؤمنین(س) مقصود امام حسن(س) نیست، مقصود افراد دیگر هستند، ایشان برحسب ظاهر بله، مخاطب قرار داده فلذاست که این تعبیراتی که در این گفته می‌شود نباید قرینه قرار داد بعد از آن تصریح، بعد از تصریحی که هست این نمی‌تواند در مقابل آن تصریح، بعد از این توجیهی که می‌تواند داشته باشد، قرینه بشود. علاوه بر این‌که توجیه دیگری هم که دارد «المؤمل امثال ذلک» یعنی بحسب ذاته، یعنی صرف نظر از مرتبه‌ی امامتش، صرف نظر از آن مرتبه‌ی ولایت و ارتقائی که دارد، «من حیث انه انسان» «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ» (کهف/110) در بازار به مردم اشکال می‌کردند دیگر، می‌گفتند اگر این پیامبر است چرا در بازار می‌رود؟ چرا می‌خورد؟ چرا می‌خواهد؟ چرا چه می‌کرد؟ این کارها نباید؛ می‌گوید نه آقا، من هم بشری هستم مثل شما هستم منتها یک مقاماتی خدای متعال به من عنایت فرموده. بنابراین این‌هایی که گفته می‌شود «المؤمل لکذا» یعنی «من حیث انه انسان» ولو این‌که «من حیث انه امام و من حیث انه» فرد کامل هست، دیگر این‌ها از آن حضرت با توجه به این خصوصیات دیگر رخت بر بسته است. بنابراین مثل وجوب بالغیر می‌ماند و امکان ذاتی می‌ماند، من حیث نفسیه امکان ذاتی دارد، من حیث این‌که مرتبط به علت تامه هست وجوب پیدا می‌کند، وجوب بالغیر با امکان ذاتی قابل جمع است؛ این‌جا هم کمالات بالغیری که پیدا شده با آن جهات نفسانی که وجود دارد با هم قابل جمع هست. «خلق الانسان» «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً *

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً» (معارج/19_20) این مال طبیعت انسان است، حالا این طبیعت انسان هرکی می‌خواهد باشد، اما یک کسی از این طبیعت در اثر تربیت، در اثر ارتقاء، در اثر ریاضات، در اثر عنایات الهی خارج می‌شود. بنابراین این را نمی‌توانیم شاهد قرار بدهیم و هم‌چنین آن یا

س: ...

ج: یعنی باز هم به همان شکل، بله، یعنی بالاخره به همان شکل که مخصوصاً توجیه دوم، یعنی به حسب ذاتش این‌جوری هست، اما نه این‌که به حسب آن ارتقائات معنوی که پیدا کرده حالا این‌چنین خواهد بود.

س: حاج آقا اشکال اول این بود که این مخاطبش معصوم است پس درواقع جواب آن اشکال می‌شود، درواقع ولو مخاطب امام هست....

ج: بله می‌خواهیم بگوییم این تخلص‌ها درست نیست، می‌خواهیم بگوییم این تخلص‌ها درست نیست.

س: حاج آقا اولی قرینه‌اش چه بود که نامه سرگشاده است، نامه به امام حسن مجتبی است، حالا بعضی از مفادش برای دیگران هم صدق می‌کند این قرینه می‌خواهد که بگوییم نامه سرگشاده است....

ج: نه ببینید این وصایای، نامه را خواندید نمی‌دانم یا نه؟

س: بله.

ج: این نامه روشن است که مخاطب این نامه همه‌ی انسان‌ها هستند و این منتشر شده....

س: وقتی مطالبش مشترک است....

ج: ببینید نامه مثل نامه‌ای است که اصلاً محدثین می‌گویند، همه می‌گویند حضرت امام حسن اصلاً حتی نقل نشده که حضرت امام حسن اصلاً بعد این نامه را منتشر کردند، اگر این نامه خصوصی بود باید حضرت بفرمایند بله بابایم این نامه را نوشت که به مردم منتشر بکنم، این‌جوری که نبوده که؛ این مثل یک سوژه هست که خواسته حضرت امیر(س) حتی بعضی‌ها این‌جوری گفتند که این حضرت می‌خواهد با همین این تلویح کند به این‌که بعد از من ایشان هست و ایشان اسمش سر زبان‌ها برود، به اسم ایشان می‌نویسد برای این است که ایشان را معرفی کند کان، اسمش را سر زبان‌ها بیاورد که بله، مورد عنایت امیرالمؤمنین است. حالا شما این احتمال را هم که بدهید کفایت می‌کند لازم نیست جزم پیدا کنیم.

س: بنی را که می‌گوید باز...

ج: اما حالا بنی را، برسیم به بنی.

س: در ابتدای نامه اوصافی هم که برای خودشان هم می‌گویند طاهرش این است که با مقام عصمت سازگار....

ج: نه «من الولد الفان» آن‌ها نه، آن‌ها با مقام امامت ناسازگار نیست «المقرّر بالزمان»
ال چه این‌ها که ...، نه آن‌ها چیزهایی نیست که اشکال....

س: ...

ج: نه داریم این را می‌گوییم ببینید گم نشود مسأله؛ اشکال اول چه هست؟ اشکال اول این است که شما می‌خواهید به این روایت استدلال کنید برای جواز این صنف اول برای همگان، و می‌خواهید بگویید اختصاص به امام و امثال حاکم شرع ندارد؛ اشکال این است که نه این روایت مخاطب امام معصوم است که او حاکم شرع است و امام است، ربطی به دیگران ندارد، این اشکال؛ جواب دادند از این اشکال، یعنی ممکن است جواب داده بشود، من ندیدم مطرح کنند من می‌گویم ممکن است جواب داده بشود که بابا این روایت مخاطبش امام معصوم نیست، حسن بن علی (س) نیست بلکه کی هست؟ محمد بن حنفیه است. دوتا قرینه هم بر این که این محمد بن حنفیه است می‌شود اقامه کرد و اقامه هم شده این. یک این که اوصافی که در این جا ذکر شده به امام قابل تطبیق نیست، دو این که بنی و امثال ذلک گفتن با سن امام حسن نمی‌سازد، این مال یک نوجوان است که به او این جوری بگویند؛ این دوتا قرینه. می‌گوییم این دوتا قرینه درست نیست، پس بنابراین وقتی درست نیست آن اشکال تقویت می‌شود.

س: اشکال تقویت نشد.

س: ...

ج: بله، حالا نه، درست است، آن بعضی‌ها فایده‌ی دیگر دارد، آن بعد می‌گوییم.

حالا این جا این است که پس بنابراین این حرف درست نیست که شما بخواهید بگویید این نامه مال محمد بن حنفیه هست مال امام حسن نیست این تمام نیست، آن قرینه تمام نیست؛ اما این که «یا بنی» که در این جا فرمودند این همان طوری که بعضی آقایان هم فرمودند در مقام ابراز عواطف اشکالی ندارد؛ این یک وقت انسان می‌گوید «یا بنی» دست به سرش می‌کشد، یک کارهایی که با بچه سازگار است این نه؛ اما اگر «قره عینی» می‌بینید علماء، بزرگان که اجازه دادند می‌گوید «قره عینی». علامه مثلاً به فرزندش اجازه‌ی نقل احادیث داده، بزرگی اجازه‌ی نقل حدیث داده می‌گوید «قره عینی». این جاها که می‌گوید «یا بنی» این معنایش نباید بکنیم که ای پسرکم، پسر کوچکم! این معنای این پسر کوچکم نیست در این جا که تصغیر این جا این را دلالت نمی‌کند، این تصغیر از باب ابراز عواطف است و احساسات است به آن طرف. مثل حضرت لقمان که در قرآن شریف هست که او هم خطاب به فرزندش که می‌کند «یا بنی» آن معنای این که این «بنی» آن وصایایی که کرده آن وصایا برای یک بچه‌ی ده دوازده ساله و پانزده ساله این‌ها نیست، با یک آدم رشیدی باید باشد که آن وصایایی که در قرآن نقل می‌کند که خطاب به فرزندش می‌کند. بنابراین این ثابت نیست که در ادبیات قرآن و در ادبیات روایات و ادبیات عرب به خصوص در آن زمان‌ها این برداشتی را داشته باشد، این باری داشته باشد که الان ما در ذهن مان می‌آید که اگر کسی به فرزندش بگوید «یا بنی» آن هم با یک خصوصیات خاصی. بنابراین

س: ...

ج: ببینید یک نکته‌ی دیگری که این جا هست ببینید خود این که آیا تمام این فقرات هست یا

نیست خیلی اختلاف هست، ممکن است حالا این نبوده یعنی این ثابت نیست برای ما که این بوده، باید ببینیم در نهج البلاغه هست یا نیست که آن. حدث هم باز حدث نسبی است دیگری، حدث یک مراتب دارد حدث، باز انسان اگر در سن 30 سالگی چیزی را فرا بگیرد بهتر و راحت‌تر است تا سن 60 سالگی و 50 سالگی و 70 سالگی بخواهد یاد بگیرد، باز هم حدث است، جوان است، می‌گویند جوان است.

س: ...

ج: بله، باز هم اشکالی ندارد حالا یعنی ببینید اگر این تصریح نبود این‌ها بله، این‌ها یک شواهدی می‌شد ولی بعد از این تصریح این‌ها قابل توجیه است.

پس بنابراین این اشکال اول این بود که مخاطب او هست، آیا ما از این راه تخلصی داریم؟ این دو راه، این راه تخلص که گفتند محمد بن حنفیه است این نتوانست راه تخلص صحیحی باشد، آیا راه تخلص دیگری بر این اشکال و اشکالات دیگری که در مقام وجود دارد داریم یا نداریم ان‌شاءالله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.